

مروری بر اصل شباهت و وجه شبه در شناخت فهم استعاری از منظر لیکاف با تکیه بر استعاره‌های
نیما یوشیج، اخوان ثالث، سهراب سپهری و احمد شاملو

مهسا امجدی تنور آغاج، ابراهیم اقبالی*

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

سال هفدهم، شماره ششم، شهریور ۱۴۰۳، شماره پی در پی ۱۰۰، صص ۳۹-۲۵

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2024.17.7449>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی
(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: از دیدگاه زبانشناسی شناختی و نظریه استعاره مفهومی که لیکاف و جانسون برای نخستین بار آن را مطرح کردند، استعاره امری صرفاً زبانی نیست بلکه فرایندی شناختی و یکی از بنیانهای تفکر بشری است. از نظر آنان استعاره در زبان، اندیشه و فکر انسان جاری است و بر خلاف بلاغت سنتی، تنها منحصر به زبان ادبی و هنری نیست. هدف اصلی این پژوهش نقد و بررسی شناخت و فهم استعاری از دیدگاه لیکاف و جانسون بر اساس تحلیل و واکاوی مؤلفه زیرساختی استعاره یعنی وجه شبه و شباهت در مستعارمنه و مستعارله با تکیه بر شعر معاصر است.

روش پژوهش: روش پژوهش در این مقاله شیوه توصیفی تحلیلی، بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و روش سندکاوی است.

یافته‌های پژوهش: یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که برخلاف نظریه لیکاف و جانسون که استعاره را مبتنی بر اصل تناظر میدانند، میتوان گفت که استعاره بر اصل شباهت استوار است و تناظرها نیز در زیرساخت خود شباهت را تقویت میکنند.

نتیجه‌گیری: استعاره مفهومی نظریه‌ای است که در سطوح ذهنی و مفهومی میتواند بخوبی استعاره‌ها را تحلیل کند اما در سطح ادبی و هنری، قابلیت توجه به زیباییهای حاصل از زیرساخت تشبیهی ایجاد شده به کمک وجه شبه را ندارد چرا که استعاره جهت‌گیری یکسویه و تناظری ندارد. در این جستار با ارائه شواهد و مثالهایی از شعر معاصر در زبان فارسی این فرض را مطرح کردیم که استعاره برآیند شباهت و رابطه دوسویه در تناظر است.

تاریخ دریافت: ۲۸ مهر ۱۴۰۲
تاریخ داوری: ۳۰ آبان ۱۴۰۲
تاریخ اصلاح: ۱۵ آذر ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۳۰ دی ۱۴۰۲

کلمات کلیدی:

استعاره، بلاغت سنتی، استعاره مفهومی، شباهت و تناظر، شعر معاصر.

* نویسنده مسئول:

eghbaly@tabrizu.ac.ir

۳۳۳۹۲۱۶۶ (۰۹۸ ۴۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

review of the principle of similarity and similitude in the recognition of metaphorical understanding from Likaf's point of view, relying on the metaphors of Nima Yoshij, Akhwan Sales, Sohrab Sepehri and Ahmed Shamloo.

M. Amjadi Tanour Aghaj, E. Ighbali*

Department of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 20 October 2023
Reviewed: 21 November 2023
Revised: 06 December 2023
Accepted: 20 January 2024

KEYWORDS

metaphor, classical rhetoric, conceptual metaphor, similarity and correspondence, contemporary poetry.

*Corresponding Author
✉ eghbaly@tabrizu.ac.ir
☎ (+98 41) 33392166

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: From the perspective of cognitive linguistics and the conceptual metaphor theory that Likoff and Johnson proposed for the first time, metaphor is not just a linguistic matter but a cognitive process and one of the foundations of human thinking. According to them, metaphor is current in human language, thought and thought, and unlike traditional rhetoric, it is not only limited to literary and artistic language. The main purpose of this research is to review metaphor recognition and understanding from Likoff and Johnson's point of view, based on the analysis and analysis of the structural component of metaphor, i.e. simile and similitude, based on contemporary poetry.

METHODOLOGY: This paper is written with a descriptive-analytical method, based on library research and text analysis.

FINDINGS: The results of the research show that despite the theory of Lakoff and Johnson which describes metaphor based on correspondence, it can be said that metaphor is based on similarity and correspondences strengthen similarities in their bases.

CONCLUSION: The theory of conceptual metaphor can indeed explain and analyze metaphors in mental and conceptual levels. However, in the literary and artistic levels, it cannot consider the aesthetics of simile structure made by points of resemblance. In this paper, based on evidence and examples from contemporary Farsi poetry, we have proposed the idea that metaphor is an outcome of similarity and bidirectional correspondence.

DOI: <http://10.22034/bahareadab.2024.17.7449>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 16	 0	 0

مقدمه

بحث از استعاره به عنوان یک ساختار زبانی از گذشته تاکنون در متون فلسفی و ادبی مطرح بوده است. ارسطو در کتاب «فن خطابه» آورده است: «آنچه در بیشتر عبارتهای بلاغی انگیزه مسرت است، منشأ آن استعاره و مقداری ابهام و پیچیدگی است که مخاطب بعداً آن را درمی‌یابد» (۱۳۷۱: ص ۴۸). از زمان ارسطو تا حدوداً اوایل قرن بیستم، بحث و بررسی پیرامون استعاره در قلمرو مطالعات بلاغی محصور شده بود و بیشتر در مقام یکی از ویژگیهای کلمه بررسی میشد و در قالب یک آرایه کلامی مورد توجه قرار میگرفت. از قرن بیستم به بعد موضوع استعاره از نو ارزیابی شد و استعاره نه به عنوان یک صنعت بلاغی صرف بلکه در حیطه معنی‌شناسی شناختی و مطالعات زبانشناسی مورد توجه قرار گرفت. طرح اندیشه استعاره مفهومی را در حقیقت میتوان یکی از تأثیرگذارترین نتایج و دستاوردهای علم زبانشناسی جدید به شمار آورد. لیکاف و جانسون^۱ (۱۹۸۰) استعاره مفهومی را با توجه به شاخصه‌ها و ویژگیهای حوزه مبدأ در سه طبقه تقسیم‌بندی کردند: ۱ استعاره‌های ساختاری^۲، ۲ استعاره‌های جهت‌ی^۳ استعاره‌های هستی‌شناختی^۴. پس از این طبقه‌بندی، لیکاف و ترنر^۵ در سال ۱۹۸۹ طبقه دیگری را با عنوان استعاره‌های تصویری^۶ به دسته بندی اضافه کردند.

نظریه استعاره مفهومی که ابتدا به صورت رسمی توسط لیکاف و جانسون در سال ۱۹۸۰ میلادی مطرح شد یکی از مبانی نظری در مباحث معنی‌شناسی شناختی است که طبق آن استعاره صرفاً ابزار بلاغی به حساب نمی‌آید بلکه ماهیت اندیشه انسان، استعاری است. در این دیدگاه، ساخت مفهوم از طریق ایجاد نداشتنهای حوزه مبدأ و مقصد و انطباق این حوزه‌ها شکل میگیرد.

بیان مسأله

استعاره از مهمترین پدیده‌های معنایی است که از گذشته تاکنون از سوی فلاسفه و متخصصان مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. در مطالعات سنتی این پدیده معنایی در قالب عملکرد زیبایی‌آفرین و بلاغی صنعت تشبیه، تحلیل می‌شد و به مثابه یکی از صنایع ادبی بررسی میشد؛ اما با ظهور دانش زبانشناسی شناختی، استعاره از چهارچوب ابزاری صرفاً ادبی خارج شد و به عنوان پدیده‌ای معنایی که مفاهیم ذهنی انسان را بازنمایی میکند و منعکس‌کننده عملکرد شناختی انسان است، مورد بررسی قرار گرفت.

یکی از ضرورت‌های اصلی در عرصه علم و تولید دانش، نقد نظریات و آثار علمی است تا با اصلاح، تقویت و تکمیل آنها بتوانیم گامی در راستای ارائه نظریات علمی برداریم. در این مقاله برآنیم تا به تحلیل و نقد نظریه استعاره مفهومی در نمونه‌هایی از اشعار اخوان و شاملو بپردازیم و برخی از نقاط ضعف این نظریه را مشخص کنیم. ادعای لیکاف و جانسون آن است که «فهم»، فرایندی استعاری است. این فرایند، جریانی یک سویه است و تنها از حوزه مستعارمنه (مبدأ) بسوی مستعارله (مقصد) جریان دارد اما چنان که صفوی در رد اصل یعنی یکسویگی استعاره

1. George Lakoff

2. M. Johnson

3. Structural metaphors

4. Orientational metaphors

5. Ontological metaphors

6. Turner

7. Image metaphors

میگوید «بدون کوچکترین تردید در زبان فارسی میتوان دو حوزه مبدأ و مقصد و تمامی عوامل نگاشتها را جابجا کرد» (۱۳۹۶: صص ۹۷-۱۲۰).

ضرورت و هدف

از آنجا که نظریه استعاره مفهومی نظریه جهانی پرکاربرد است، در ایران نیز بسیاری از پژوهشگران عرصه نقد ادبی معاصر از این نظریه استقبال کرده‌اند. این نظریه دارای نقاط قوت و ضعفی است که میتوان با تحلیل و نقد آن در جهت اصلاح هر چه بیشتر مطالعات نقد ادبی در این حوزه تلاش نمود. از آنجا که در مطالعات انجام شده پیرامون نقد استعاره از جمله مطالعه صفوی (۱۳۹۶) و شعبانلو (۱۴۰۱)؛ (۱۳۹۸)؛ آنچه که مورد توجه قرار گرفته است بیشتر توجه به مثالهایی از زبان معیار است و منتقدان گرچه ادعا دارند که بر نظریه استعاره مفهومی با توجه بلاغت سنتی انتقاداتی وارد است اما در تحلیل خود به ارائه مثال شعری نپرداخته‌اند و در تحلیل شواهد نیز چندان موفق نبوده‌اند. بنابراین با توجه به خلاء پژوهشی پیش‌رو در این زمینه و لزوم توجه به استعاره با شواهد و مصادیقی از کلام استعاری که شعر مهمترین نوع آن است نگارندگان ضروری دیدند تا به تحلیل و نقد نظریه استعاره مفهومی در شعر معاصر فارسی که محمل بسیار مناسبی برای کلام استعاری است، بپردازند.

پیشینه پژوهش

از میان آثار پژوهشگران ایرانی، نخستین مطالعات درباره نقد و ارزیابی استعاره مفهومی را میتوان در «نوشته‌های پراکنده؛ دفتر دوم: نشانه‌شناسی و مطالعات ادبی» از کوروش صفوی (۱۳۹۱) بازجست. او همچنین در بخشی از کتاب استعاره (۱۳۹۶) مباحثی را به نقد و تحلیل نظریه استعاره مفهومی اختصاص داده‌است. افراشی و حامی (۱۳۹۲) نیز در مقاله «تحلیل استعاره‌های مفهومی در یک طبقه‌بندی جدید با تکیه بر نمونه‌هایی از زبانهای فارسی و اسپانیایی» طبقه‌بندی انواع استعاره مفهومی را مورد نقد و ارزیابی قرار داده و آن را به شیوه دیگری تقسیم‌بندی نکرده‌اند.

پیشینه

برجسته‌ترین مطالعاتی که در خصوص استعاره در میان ایرانیان انجام شد در کتاب «اسرارالبلاغه» عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۴ ه. ق) بود. جرجانی در کتاب خود ابتدا به تشبیه پرداخته است و از «جمله تشبیهی» یاد میکند. جرجانی این‌گونه جملات و ساختارها را شامل چهار سازه اساسی میداند: مشبه، مشبه‌به، وجه شبه و ادات تشبیه. به باور جرجانی اگر مشبه‌به یک جمله تشبیهی در جمله‌ای دیگر بکار رود، استعاره شکل میگیرد (جرجانی، ۱۳۸۹: صص ۱۵۰-۱۵۸). در غرب با الگوگیری از نظریه ارسطو مطالعه استعاره مورد توجه قرار گرفت و دیدگاه سنتی نسبت به استعاره تا زمانی که معنی‌شناسی ساختگرا^۱ شکل گرفت، دیدگاه غالب بود اما پس از مطالعات معنی‌شناسی ساختگرا، که بعدها به «معنی‌شناسی زایشی‌گرا»^۲ تغییر عنوان داد، استعاره به عنوان یکی از ویژگیهای طبیعی زبان مورد توجه قرار گرفت. در نگاه سنتی استعاره در واقع نوعی جایگزینی تلقی میشد که طی آن از محور

1. structural

2. generativist

جانشینی، نشانه‌ای برحسب مشابهت انتخاب می‌شد و روی محور هم‌نشینی قرار می‌گرفت. در سال‌های پایانی قرن بیستم و هم‌زمان با شکل‌گیری معنی‌شناسی ساختگرا^۱ مطالعه استعاره دستخوش تغییر شد. نخستین بار لیکاف و جانسون در کتاب «استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم» در سال ۱۹۸۰ تلاش کردند تا نشان دهند که استعاره در زبان روزمره افراد و سخنگویان یک زبان جریان دارد، بنابراین نمی‌توان آن را تنها به عنوان یک عنصر بلاغی و زیبایی‌آفرین بررسی کرد. استعاره‌های پرکاربردی در زبان روزمره و زبان هنری وجود دارند که در قالب رابطه‌ای مانند رابطه زبانی «الف ب است» که بر حسب مشابهت عمل نمی‌کنند بروز یافته‌اند. این مطالعات آغازگر راهی برای توجه به نوع دیگری از استعاره جز در قالب استعاره بلاغی شد که آن را استعاره مفهومی نامیدند.

شعبانلو (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «نقد یکسوگی در نظریه استعاره مفهومی» برخلاف نظر لیکاف و جانسون که نگاهت استعاره را امری یک سویه میدانند، معتقد است که نگاهت استعاری دوسویه است و همان‌گونه که حوزه مقصد را از طریق مبدأ معرفی می‌کنیم، می‌توانیم حوزه مبدأ را نیز بر اساس حوزه مقصد سامان دهیم؛ نگارندگان در جستار پیش‌رو ضمن الگو قرار دادن مقاله شعبانلو در مباحث مرتبط با نقد استعاره مفهومی، به تحلیل و واکاوی نقد این نوع از استعاره در ادبیات فارسی بر اساس آثار شاعران معاصر پرداخته‌اند تا مشخص سازند برخی از تناقضهای درونی این نظریه چگونه می‌تواند تحلیل و تفسیر شود.

گندمکار (۱۳۹۸) در مقاله «یکسوگی استعاره‌های مفهومی؛ تحلیلی انتقادی بر مبنای زبان فارسی» به تحلیل و واکاوی استعاره مفهومی به کمک نمونه‌های مختلف از زبان فارسی گفتاری پرداخته و کوشیده است تا نشان دهد که اولاً برخلاف آنچه که در اغلب تحلیل‌های موجود از استعاره مفهومی ارائه شده است، معیار و محدودیت خاصی برای تعداد و نیز شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی وجود ندارد و ثانیاً برخلاف اصول اولیه‌ای که لیکاف و جانسون مطرح نموده‌اند، استعاره مفهومی در زبان فارسی دو سویه است.

چنان که گفته شد مقالاتی که به نقد و بررسی استعاره مفهومی پرداخته‌اند بسیار اندک هستند. صفوی از جمله پژوهشگرانی است که برای نخستین بار رویکرد انتقادی به مباحث استعاره مفهومی را مورد توجه قرار داد؛ او در مقاله‌ای با عنوان «بحثی درباره طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی» (۱۳۸۱) نارسایی‌های موجود در طرح‌واره‌ها را مطرح کرده است که جهت پرهیز از اطاله کلام از آن صرف‌نظر خواهیم کرد، اما ذکر این نکته ضروری است که صفوی اصولاً استعاره مفهومی را به عنوان استعاره نمی‌پذیرد. شعبانلو در مقالاتی از جمله «بنیاد اسطوره‌ای استعاره مفهومی مرگ در مثنوی» (۱۳۹۹)، «منشأ قرآنی استعاره‌های مفهومی مرگ» (۱۳۹۸)، «بنیاد فرهنگی استعاره‌های عشق در آثار مولوی» (۱۴۰۰) ضمن توجه به اصل نظریه لیکاف و جانسون، با روش متفاوت جهت تکمیل این نظریه، استعاره مفهومی را تحلیل کرده است.

روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و روش سندکاوی و مراجعه به منابع و پایگاه‌های علمی معتبر انجام شده است. در این مقاله نخست به تحلیل نقاط ضعف نظریه استعاره مفهومی اشاره می‌کنیم و سپس با توجه به نمونه‌هایی از اشعار نیما، سهراب، اخوان و شاملو مصادیق را می‌آزماییم.

1. neostructural

2. Metaphors we live By

مطالعات سنتی استعاره

به نظر میرسد که ارسطو در کتاب فن شعر خود نخستین توجهات را به تعریف استعاره داشته است. «ارسطو در تعریفی که از استعاره ارائه میکند آن را انتقال یک نام برای اطلاق به چیزی غیر میدانند. او ضمن معرفی انواع این انتقال‌ها، نمونه‌ای مانند "شب زندگی" را استعاره‌ای از نوع انتقال برحسب قیاس محسوب میکند. به اعتقاد او، در چنین عبارتی ما با نوعی رابطه تناسب سرو کار داریم. یعنی اگر پیری را در مقابل جوانی در نظر بگیریم، میتوانیم چنین نسبتی را میان شب و روز نیز قائل شویم و به این ترتیب، بجای دوران پیری، استعاره شب زندگی را بکار ببریم. ارسطو در فن خطابه [به عنوان مثال] انسان را به شیر تشبیه میکند و جمله او همچون شیر است را تشبیه و جمله او شیر است را به عنوان استعاره معرفی میکند. این نگرش ارسطو تا قرن هجدهم میلادی بدون هیچگونه تغییری در میان غربیان به عنوان الگوی اصلی بررسی استعاره و به مثابه یکی از صناعات ادبی مطالعه میشد» (صفوی، ۱۳۹۶: صص ۲۹۳-۲۹۵).

در نظریه سنتی استعاره، استعاره دارای چند رکن اصلی است:

۱ استعاره به حوزه واژه مربوط میشود؛ به سطح اندیشه راه ندارد و زمانی خلق میشود که واژه درباره مدلول متعارف استفاده نشود.

۲ زبان استعاره، زبانی متعارف و قراردادی نیست بلکه زبانی جدید است که بیشتر در شعر و عبارات شعری برای زیبا ساختن و افزایش توانش ادبی متن به کار میرود.

۳ استعاره به معنای انحراف واژه از معنای متعارف است.

۴ عبارتهای استعاری، عبارتهای قراردادی است.

۵ وجوه شباهت از قبل میان مدلولات معمولی واژه‌ها و مدلولات استعاری آنها وجود دارند.

ماهیت استعاره مفهومی

چنان که گفته شد تلاشهای لیکاف و جانسون منجر به شکل‌گیری ماهیت مطالعاتی پیرامون استعاره مفهومی شد. برای روشن شدن آنچه که لیکاف و جانسون از آن به استعاره مفهومی یاد میکنند باید مثالی را مورد توجه قرار داد که مطرح کرده‌اند:

رابطه ما به بن‌بست رسیده است.

به اعتقاد لیکاف و جانسون، این جملات شاعرانه نیستند که مدعی شویم استعاره فقط در زبان ادبی و شعر به کار میرود؛ اما جمله‌ای است که در معنی تحت‌اللفظی خود بکار نرفته است به این معنی که یک رابطه، ماهیتی فیزیکی و انسانی ندارد که به کوچه‌ای بن‌بست یا معبری این‌چنینی ختم شود. از این رو لیکاف و جانسون به نوعی رابطه قراردادی و مفهومی میان حوزه رابطه عاشقانه و حیطة شعر و عبور از جایی قائل شده‌اند. بر این اساس عشق به‌عنوان مقصد^۱ یا همان قلمرو یا حوزه‌ای است که قرار است پیرامون آن بحث کنیم و سفر حوزه مبدأ^۲ است. لیکاف و جانسون این رابطه قراردادی را استعاره مفهومی نامیدند (لیکاف، جانسون، ۱۹۸۰: ۳۰) البته پژوهشگران دیگری در حوزه مطالعات استعاره مفهومی به بررسی و تحقیق پرداختند، اما نکته حائز اهمیت آن که لیکاف و جانسون استعاره‌های مفهومی را برگرفته از تعاملات روزمره انسان با جهان پیرامون میدانند که بنیانی تجربی دارند.

1. target

2. domain

برای مثال زمانی که میگوییم «کاسه صبرم لبریز شده است» این استعاره از تجربه حسی ادراکی ما از سرریز شدن آب در یک لیوان ممکن است نشأت بگیرد (لیکاف، ۱۹۹۹: ۲۳۱). لیکاف و جانسون در خصوص استعاره مفهومی معتقدند «استعاره حاصل نگاشت از حوزه مبدا به سمت حوزه مقصد است، نه برعکس. در حالیکه میتوانیم ازدواج را بر اساس سفر سازمان دهیم، نمیتوانیم سفر را بر اساس ازدواج به استعاره درآوریم. مثالهایی از این دست در واقع تأییدی بر یکسوگی استعاره مفهومی هستند.» (راسخ مهند، ۱۳۹۳: ص ۶۴). از نظر لیکاف و جانسون «جوهر و اساس استعاره درک کردن و تجربه کردن چیزی بر اساس چیزی دیگر است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ص ۱۶).

کنش استعاری؛ نقد و تحلیل

در حوزه زبانشناسی شناختی، استعاره را «فهم یک حوزه مفهومی بر حسب حوزه مفهومی دیگر» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۰: ص ۲۷) تعریف میکنند مانند بهره‌گیری از تجارب زندگی یک فرد برای ادراک و فهم تجربه شخصی دیگر، از این رو تفکر غیر استعاری از نظر لیکاف تنها هنگامی ممکن است که درباره یک واقعیت کاملاً فیزیکی سخن به میان بیاوریم. از نظر لیکاف استعاره تنها یک مسأله زبانی نیست بلکه فرایند تفکر بشر به صورت گسترده‌ای بر پایه نظام استعاری بنا شده است؛ از این رو جایگاه استعاره در مفاهیم است یعنی ادراک مفهوم یا تجربه‌ای متعلق به یک حوزه بر اساس مفهوم یا تجربه‌ای متعلق به حوزه‌ای دیگر (لیکاف، جانسون، ۱۹۸۰: ۱۴۴). بنابراین از نظر زبانشناسان شناختی و از جمله لیکاف و جانسون حوزه کنش استعاره نه تنها در زبان بلکه در تمام زندگی روزمره و اندیشه ما جاری است و نظام معمول زندگی ما که با آن می‌اندیشیم و عمل میکنیم، اساساً ماهیتی استعاری دارد.

ادارک و شناخت استعاری

لیکاف زبانشناس معاصر آمریکایی در مقاله خود با عنوان «نظریه معاصر استعاره» فرضیه اساسی در شکل‌گیری نظریه کلاسیک استعاره را که در آن زبان به دو بخش حقیقی و مجازی (ادبی) تقسیم میشد یک سو نهاد و طبق آنچه که حقیقت^۱ نامید، مدعی شد که جوهر و اساس استعاره، ادراک و تجربه کردن چیزی بر اساس چیزی دیگر است. (لیکاف، ۱۹۸۳: ۲۸۱) آن چه لیکاف و جانسون مطرح می‌سازند آن است که استعاره بر مبنای شباهت میان حوزه مبدا و مقصد ساخته نمیشود (لیکاف، ۱۳۹۵: ص ۱۷). در حالی که در نظر بلاغیون سنتی استعاره حاصل تشبیهی است که در زیرساخت آن بین حوزه مبدا و مقصد (مستعارمنه و مستعارله) شباهت وجود دارد. «وقتی چیزی را با چیزی دیگر درک میکنیم و میفهمیم پس چنان که خودشان [لیکاف و جانسون] در بحث حوزه مبدا و مقصد تأیید میکنند، با دو حوزه سرو کار داریم و باید هر دو حوزه در آن واحد حضور داشته باشند. دیگر اینکه از درک و فهم و تجربه سخن میگویند. تجربه یا مربوط به حوزه محسوسات و عینیات بیرونی است یا مربوط به اموری چون درد و غم و عشق و شادی است که انسان بی‌واسطه در درون خود دارد و آن‌ها را حس میکنند. در مسائل بیرون از وجود خود، بی‌آن که دو حوزه مبدا و مقصد حضور داشته باشند، هیچگاه نمیتوانیم به درک و نهایتاً شناخت چیزی برسیم. زیرا امکان مقایسه میان دو حوزه فراهم نمی‌آید. پس لازمه شناخت و فهم یا گام نخست برای شناخت و فهم، وجود دو چیز در حوزه تجربی و زیستی است که با مقایسه آنها چیزی را درک میکنیم. یعنی به واسطه حواس به آگاهی نخستین میرسیم، سپس با تعمیم آگاهی نخستین به امور مشابه، به شناخت نائل

۱. literal

میشویم. از این رو غیرممکن است فهم و شناخت ما استعاری باشد زیرا ما در ذهن / مغز خود تصویر هر دو چیز موجود را احضار میکنیم و مشابهت و تفاوت‌های آن دو را با هم میسنجیم سپس بر اساس مشابهت یا مشابهتهایی که میان آن دو می‌یابیم، میتوانیم از طریق حوزهٔ مبدأ، حوزهٔ مقصد را درک کنیم» (شعبانلو، ۱۴۰۱: صص ۲۲۷-۲۲۸).

برای مثال در این شعر از شاملو:

سنگ میکشم بر دوش / سنگ الفاظ / سنگ قوافی را / و در زندان شعر / محبوس میکنم خودم را / نگاهشان
انجماد یک حماقت است / شما / که در تلاش شکستن دیوارهای دخمهٔ اکنون خویش‌اید / نه آن دیگرتران / که
کوزهٔ دژخیم شما را می‌تابانند / با هیمةٔ باغ من / شط تازیانه / بر آب سرخس / سم ضربهٔ پر غرور اسب وحشی
خشم / بر سنگفرش کوجهٔ تقدیر (شاملو، ۱۳۷۹: صص ۴۱-۵۵).

طبق توصیفی که شاملو ارائه داده است شعر به زندان، قافیه و الفاظ به سنگ و نگاه سربازان جوخهٔ اعدام به انجماد حماقت مانند شده است. مرحلهٔ نخست ادراک استعاری در این شعر آن است که ابتدا ویژگی را که شاملو قرار است در خصوص آن صحبت کند (مشبه) ادراک و بازیابی کنیم آنگاه این ویژگی را در چیزهای دیگر بجوییم تا نهایتاً چیزهایی را که به داشتن این شاخصه‌ها معروف و شناخته شده‌اند، دریابیم. از این رو باید به قیاس روی آوریم. نکته قابل توجه در این مثال آن است که قیاس میان دو ساختار انجام میشود. وقتی این امور را مشاهده میکنیم متوجه مشابهتهایی میشویم که در ذهن شاعر میان مستعارمنه و مستعارله وجود داشته است.

نازلی ستاره بود / یک دم در این ظلام درخشید و جست و رفت / نازلی بنفشه بود / گل داد و مزده داد زمستان
شکست و رفت (همان: صص ۵۸-۵۹).

نازلی و زمستان در این سطور استعاره‌هایی هستند که مستعارمنه (مشبه‌به) در آنها بر پایهٔ مشابهت به صورت تصویری استعاری در ذهن گوینده متجلی شده است و بر اساس این مشابهت استعاره‌ها ساخته شده‌اند؛ مثالی دیگر از سپهری:

سایه تاریک یک نیلوفر / روی همهٔ این ویرانه فروافتاده بود / کدامین باد بی‌پروا / دانهٔ این نیلوفر را به سرزمین
خواب من آورد / در پس درهای شیشه‌ای رؤیاها / در مرداب بی‌ته آینه‌ها / هر جا که من گوشه‌ای از خودم را
مرده بودم / یک نیلوفر روییده بود / بام ایروان فرو می‌ریزد / و ساقهٔ نیلوفر بر گرد همهٔ ستونها میپیچد / کدامین
باد بی‌پروا / دانهٔ این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟ / نیلوفر روید / ساقه‌اش از ته خواب شفافم سرکشید /
من به رؤیا بودم / سیلاب بیداری رسید چشمانم را در ویرانهٔ خوابم گشودم / نیلوفر به همهٔ زندگی‌ام پیچیده بود
(سپهری، ۱۳۸۱: صص ۱۱۹-۱۲۰).

نیلوفر در این عبارات استعاره از آگاهی، بینش و حالات عارفانه است:

و نیلوفر آبی / آرام آرام برخاست / سطح از دل نور درخشید و آنها در پشت سر ما بودند منعکس در استخر (همان:
صص ۱۴۷).

ما در ذهن خود ابتدا تصویر نیلوفر و آگاهی را حاضر میکنیم و سپس مشابهت‌ها و تفاوت‌های آن دو را با هم میسنجیم و بر اساس مشابهت یا مشابهتهایی که میان نیلوفر و آگاهی می‌یابیم، میتوانیم از طریق حوزهٔ مبدأ به فهم حوزهٔ مقصد (دانش) پی‌بریم. در این صورت دوحوزهٔ دانش و گل با هم مقایسه شده‌اند؛ جایگاهی را که نیلوفر در میان گیاهان دارد در مقایسه با آگاهی نشان میدهد که برخلاف نظریه لیکاف و جانسون در موضوع استعارهٔ مفهومی که معتقد است: «استعاره عمدتاً مبتنی بر تناظرهایی در تجربهٔ ماست نه مبتنی بر شباهت میان دو حوزهٔ

مبدأ و مقصد» (لیکاف، ۱۳۹۰: ص ۲۱۷). بنظر می‌رسد نتوان این ادعا را قبول کرد و اساس مشابهت را در فرایند ادراک استعاری چنانکه در زبانشناسی شناختی مطرح میشود، میتوان به چالش کشید.

شباهت مستعارمنه و مستعارله

طبق نظر لیکاف و جانسون استعاره‌های کلاسیک متضمن بیان شباهت کامل میان مستعارمنه و مستعارله شده‌اند (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۴: ص ۱۹۵). اما در واقع طبق نظریه بلاغت کلاسیک، هیچگاه نمیتوان مدعی شباهت کامل و مطلق بین مستعارمنه و مستعارله شد. در بلاغت سنتی رابطه شباهت میان حوزه مبدأ و مقصد، شباهت کامل نیست بلکه رابطه‌ای است که در شباهت میان ارکان زیرساختی و تشبیهی آن، اغراق شده است. استدلال نادرست لیکاف و جانسون در درک مسأله شباهت میان این اجزا استعاره سبب شد که این دو نظریه‌پرداز در زبانشناسی شناختی جریان نگاشت استعاری را جریان یک‌سویه بپندارند. برای روشن شدن مباحث یاد شده به مثالهای زیر توجه کنیم:

گردون بسان نطع مرصع بود هر گوهریش آیتی از ذات ایزدی
(اخوان، ۱۳۹۵: ص ۴۰۲)

گوهر در این بیت استعاره از ستاره است. بین ستاره و گوهر مشابهت مطلق وجود ندارد که سبب تقارن شود اما رابطه شباهت با اغراق مورد توجه قرار گرفته است از این رو آن چه لیکاف و جانسون در خصوص بیان استعاری در بلاغت سنتی مطرح کرده‌اند و معتقدند که استعاره صرفاً بیانگر شباهت محض است، نتیجه‌ای غلط است.

و گر آن ناخوانده مهمانی که ما را می‌برد
با خویش ناگهان از در درآید زود
(همان: ص ۱۰۶۹)

در مثال یاد شده «ناخوانده مهمان» استعاره از مرگ است. میان این دو حوزه مبدأ و مقصد (مستعارمنه و مستعارله) شباهت کامل وجود ندارد و آنچه که هست شباهتی اغراق‌آمیز است:

مگر پشت این پرده این آنگون / تو ننشسته‌ای بر سریر سپهر / بدست اندرت رشته چند و چون (همان: ص ۳۷۴)

تناظر یا شباهت

از دیدگاه لیکاف و جانسون «استعاره عمدتاً بر تناظرهایی در تجربه ما استوار است. با شنیدن این سخن، این سؤال مطرح می‌شود که اگر استعاره، استعاره است باید مبتنی بر شباهت میان دو حوزه باشد؛ پس چگونه برخی از استعاره‌های مفهومی مبتنی بر شباهت نیستند. مسأله دیگر این است که لیکاف مدعی است استعاره‌ها عمدتاً بر تناظر مبتنی‌اند نه شباهت؛ یعنی این که بخش کوچکی از استعاره‌ها مبتنی بر شباهتند. این تناقض را چگونه باید حل کرد که تعدادی از استعاره‌های مفهومی مبتنی بر شباهت میان دو حوزه‌اند و در بسیاری دیگر میان دو حوزه شباهتی نیست. اگر این دریافت ما از سخن لیکاف درست باشد پس باید دو نوع استعاره مفهومی داشته باشیم زیرا وجه اشتراکی میان دو حوزه مبدأ و مقصد در آن دو نوع نیست تا نامی یکسان بر هر دو نوع بنهیم. پس بهتر است گونه‌ای را استعاره بنامیم و گونه‌ای دیگر را نامی دیگر بنهیم» (شعبانلو، ۱۴۰۱: ص ۲۳۳).

شباهت اساسی‌ترین و اصلی‌ترین نسبت میان مؤلفه‌ها و عناصر در یک گزاره استعاری است. تا جایی که اطلاق نام استعاره بر استعاره را تنها با نسبت شباهت میان زیرساختار تشبیهی آن میتوان لحاظ کرد (مهرگان، ۱۳۹۴: ص ۵۷).

از دیدگاه لیکاف و جانسون «اگر استعاره‌ها صرفاً بیانگر شباهت باشند، آنگاه باید متقارن باشند. نباید تمایزی میان هدف مبدأ و جود داشته باشد» (لیکاف، ۱۳۹۰: ص ۱۹۵). اما حقیقت امر آن است که برخلاف آن چه در استعاره مفهومی مطرح میشود، نسبت شباهت، حلقه واسطه‌ای در میان مشبه و مشبه‌به در زیر ساخت استعاره است و علی‌رغم آنکه لیکاف و جانسون استعاره‌های متعارف را بر اساس ساختار شباهت تعریف نمیکنند، حلقه واسطه وجه‌شبهه پا بر جاست؛ لیکاف و جانسون وجه‌شبهه را از نظریه استعاره مفهومی خارج میکنند و همین امر سبب میشود تا در این نظریه عنصری جهت پیوند میان دو قطب وجود نداشته باشد؛ حال آن‌که بدون در نظر گرفتن وجه‌شبهه، استعاره‌ای ساخته نمیشود. وجه‌شبهه در حقیقت ویژگی مشبه‌به است که شاعر آن را برای مشبه، مفروض میداند یا صفت خاصی که در مشبه وجود دارد و با مشبه‌به قیاس میشود. جاحظ (۲۵۵ ق) در مقام اولین اندیشمند حوزه بلاغت که به تعریف اصطلاح استعاره پرداخت در توضیح بیت:

وطفقت سحابه تغشاها تبکی علی عراضها عیناها

(ابری خانه معشوق را فراگرفت و بر ویرانه‌های آن گریستن آغاز نمود) دو چشم شاعر و ابر را به یکدیگر در اندوهباری تشبیه کرده است و معتقد است که «استعاره عبارت است از نامیدن چیزی به اسم چیز دیگری با در نظر گرفتن وجوه شباهت هر گاه جانشین آن گردد» (جاحظ، ۱۹۲۶ م: ص ۱۱۶). ابن‌معتز نیز به مسأله مبالغه، شباهت و ایضاح در استعاره اشاره دارد که سبب میشود ما به جای معنای حقیقی، معنای استعاری را دریابیم (ابن‌معتز، ۱۹۷۹ ه: ص ۲). پس از او نیز قدامه بن جعفر (۳۲۷ ه. ق) وجود اصل مشابهت بین دو رکن مستعارمنه و مستعارله بر اساس وجه‌شبهه نیکو را مطرح میسازد و به لزوم این امر تأکید میکند (قدامه بن جعفر، ۱۳۰۲ ه. ق: ص ۶۷). جرجانی نیز در دو کتاب بلاغی خود «دلائل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» به اهمیت وجه‌شبهه و حضور آن در زیرساخت گزاره‌های استعاری توجه کرده است. جرجانی معتقد است که «استعاره ادعای معنی اسم برای شی است نه نقل دادن اسم از معنی زیرا اسم از معنی موضوع له منحرف نمیشود بلکه بر آن معنی ثابت و برقرار است. به عقیده او اگر معنای جمله شیری را دیدم، برابر معنای جمله مردی را دیدم که شبیه شیر بود، باشد و نه ادعای آن که آن مرد در واقعیت شیر است، دیگر امکان نداشت که بگوییم او انسان نیست بلکه شیر است یا او در تخیل انسان [با فرض وجوه شباهت] شیر است» (سعیدی روشن، ۱۳۸۱: ص ۸۶). جرجانی پس از بیان کلی مسأله استعاره به تفصیل به مفهوم وجوه شباهت میان مستعارله و مستعارمنه میپردازد و میگوید: اگر چه ما استعاره را از اوصاف لفظ شمردیم و گفتیم کلمه مستعار، یا این که این لفظ اینجا مستعار است و آنجا حقیقت با این همه از این طریق به معنی آن اشاره کرده‌ایم زیرا با استعاره آن نام می‌خواهیم مخصوص‌ترین معنای آن نام شباهت [مستعارمنه] را به نام دیگر [مستعارله] ببخشیم» (جرجانی، ۱۳۸۹: ص ۳۰۲).

لیکاف و جانسون با حذف عنصر شباهت به عنوان رکن اصلی در میان دو قطب استعاری استعاره مفهومی را عملاً فاقد وجه‌شبهه دانستند در حالی که بسیاری از جنبه‌های هنری یک استعاره و اساس تشکیل آن همین وجه شباهت میان دو رکن است. در توضیح این امر مثالهایی از اشعار نیما را بررسی و ارزیابی میکنیم:

شب آمد مرا وقت غریدن است گه کار و هنگام گردیدن است
به من تنگ کرده جهان جای را از این بیشه بیرون کشم پای را
(نیما یوشیج، ۱۳۸۸)

اگر به واژه «بیشه» در این نمونه دقت کنیم متوجه میشویم که زیرساخت تشبیهی و وجه شباهت بیشه با جامعه و دنیای اطراف شاعر است که سبب شده است شاعر بیشه را به عنوان مستعارمنه در توضیح اوضاع و شرایط پیرامون خویش به کار ببرد. اگر وجه شباهت در زیرساخت یک گزاره استعاری لحاظ نشود، آن چه به وجود می‌آید از اساس دارای ایراد است؛ برای مثال زمانی که در زیرساخت یک استعاره وجه شباهت در نظر گرفته میشود و میگوییم «انسان ماشین» است آنگاه که دو سوی استعاره را جابجا سازیم و بگوییم «ماشین انسان است» وجه‌شبهه نیز تغییر می‌کند و استعاره جدیدی خلق میشود [البته اگر بتوان آن را استعاره نامید] که ارتباط معنایی خود را با قبل از دست داده است. نمونه‌هایی دیگر از اهمیت وجه‌شبهه در زیرساخت استعاری اشعار نیما:

در تمام طول شب / کاین سیاه سالخورده / انبوه دندانهایش میریزد / وز درون تیرگیهای مزور / سایه‌های قبرهای مردگان و خانه‌های زندگان در هم می‌آمیزد «همان: ص ۱۵۱».

در این شعر عبارت «سياه سالخورده» که دندانهایش فرو می‌افتد، استعاره از شب است و دندان، استعاره از ستارگانی که هنگام صبح، یک به یک محو میشوند. نیما در این عبارات سیاهی شب و سپیدی ستارگان و فروافتادن آن را در زیرساختی تشبیهی به کار گرفته و با حذف مستعارمنه، استعاره‌ای مصرحه خلق نموده است.

متعارف بودن استعاره تصویری و شاعرانه در مقابل استعاره مفهومی:

یکی دیگر از ادعاهایی که در استعاره مفهومی مطرح است آن است که «استعاره شاعرانه عمدتاً بسط نظام متعارف و روزمره اندیشه استعاری ماست و استعاره شاعرانه [از این رو] با استعاره مفهومی فرق دارد [و بیان میکند که] در استعاره‌های تصویری فقط یک تصویر بر تصویر دیگر نگاشته میشود؛ یعنی تنها یک تناظر میان دو حوزه وجود دارد؛ اما در استعاره‌های مفهومی، مفاهیم بسیاری از قلمرو مبدأ بر مفاهیم متناظر خود در قلمرو دیگر نگاشته میشوند» (شعبانلو، ۱۴۰۱: ص ۲۳۵). با اندکی دقت در استعاره‌های تصویری و شاعرانه می‌توان ب این نظریه لیکاف را نقد کرد؛ به مثالی از اخوان ثالث دقت کنیم:

باغ بی‌برگی روز و شب تنهاست (اخوان ثالث، ۱۳۹۵: ص ۴۲۳).

در این سطر «باغ بی‌برگی» استعاره از ایران است اما شاعر میتواند تناظرهای دیگری را نیز مدنظر داشته باشد؛ شاعری که تنها و دور از یاران است، مردمانی که در گرداب اختناق و خفقان سیاسی افتاده و راهی برای نجات ندارند، زندانیان سیاسی و آزادی‌خواهان سرکوب شده از جمله دیگر تناظرهایی هستند که هر کدام بنا به خلاقیت ذهن شاعر و خواننده میتوانند گسترش یابند. نمونه‌ای دیگر:

خشک آمد کشتگاه من / در جوار کشت همسایه / گرچه میگویند: میگیرند روی ساحل نزدیک سوگواران در میان سوگواران / قاصد روزان ابری داروگ / کی میرسد باران (یوشیچ، ۱۳۸۸: ص ۷۶۰).

در این نمونه از نیما یوشیچ [کشتگاه من] میتواند علاوه بر تناظر اصلی (وطن) تصاویر ذهنی دیگری نیز خلق کند و صرفاً به این مفهوم ختم نشود؛ خانه و کاشانه شاعر، زمین زراعت وی، اندیشه‌ها و عقاید و... در استعاره، آن چه میان دو سوی استعاره به عنوان مستعارمنه و مستعارله در قالب تناظر در نظر گرفته میشود، به کمک خلاقیت ذهنی ساخته و پرداخته میشود، یعنی وجه‌شبهه «ادعایی» است. «زبان‌شناسان شناختی به رابطه یکسویه میان استعاره و فرهنگ قائلند و معتقدند همیشه استعاره از سوی حوزه مبدأ به سوی حوزه مقصد نگاشت می‌یابد بی‌آنکه بتوان جای آن دو را تغییر داد، یعنی استعاره همیشه از فرهنگ نشأت می‌گیرد» (شعبانلو، ۱۳۹۸: صص ۲۶۰-۲۶۲). چنان که پیشتر ذکر شد، در زبان‌شناسی شناختی، استعاره سازوکاری شناختی است که به کمک یک قلمروی

تجربی بر قلمرو تجربی دیگر «نگاشت» میشود؛ به گونه‌ای که قلمرو دوم به واسطه قلمرو اول ادراک میشود. طبق آن چه لیکاف مطرح میکند نمیتوان خلأ قیت و بحث ادعایی بودن میان مستعارمنه و مستعارله را در مبحث استعاره مورد توجه قرار داد. «لیکاف برای اثبات ادعای خود مثال بوسه دادن را ذکر میکند و مینویسد:

وقتیکه میگوئیم کسی به کسی بوسه میدهد، ما به مثابه بخشی از دانشی که درباره قلمروی مقصد داریم میدانیم که کنش پس از آن که اتفاق افتاد، دیگر باقی نمیماند. در قلمرو مبدأ، یعنی جایی که در آن عمل انتقال وجود دارد، دریافت‌کننده پس از وقوع فعل، مالک آنچه داده شد، میشود [مثلاً وقتی کتابی را بکسی میدهیم، او مالک و دارنده کتاب است و کتاب نزد او وجود دارد و هست] اما این را نمی‌توان بر قلمرو مقصد [یعنی بوسه] نگاشت، زیرا ساختار ذاتی قلمرو مقصد میگوید که پس از پایان کنش [بوسه دادن] چنین چیزی [بوسه] وجود ندارد، قلمروی مقصد نمیپذیرد و اصل تغییرناپذیری توضیح میدهد که چطور شما میتوانید به کسی بوسه بدهید بدون آنکه او بعداً مالک آن بوسه باشد» (شعبانلو، ۱۴۰۱: ص ۲۳۹).

برای توضیح آنچه لیکاف و جانسون مطرح کرده‌اند لازم است نگاهی بیندازیم به استعاره‌هایی از شعر معاصر، شاملو میگوید:

معنی هر مرگ زندگی است (۱۳۷۹: ص ۱۴۸).

طبق آن چه در زبان‌شناسی شناختی مطرح است اصل «تغییرناپذیری» در استعاره مفهومی اصلی اساسی است. «مثالی دیگر که زبان‌شناسان شناختی برای اصل تغییرناپذیری ذکر میکنند و مدعی‌اند تعبیر زبانی مرگ، زندگی‌اش را درس داد، با اصل تغییرناپذیری منافات دارد؛ یعنی مرگ نابودگر است لذا نمیتواند آموزنده باشد» (شعبانلو، ۱۴۰۱: ص ۲۳۹).

اما آنچه که از شاملو بعنوان شاهد مثال ذکر نمودیم مشخص است که شاعر مرگ را عین زندگی میدانند؛ استعاره «تابستان پیر» و سخن گفتن شاعر با این فصل از زندگی که آغازی دوباره است نمودی از این بینش شاعر است:

از راه دور و دراز خویش / تابستان پیر چون فراز آمد / با او / از مرگ / من / سخن گفتم (همان: ص ۵۴۶).

صفتی مانند غبارآلودگی و خستگی و آمدن از راه طول و دراز حکایت از رسیدن به ایستگاه پایانی عمر دارد هر چند که این تابستان عمر آغازی دیگر است. یا در مثالی دیگر از سپهری:

مرگ گاهی ودکا مینوشد، گاه در سایه نشسته به ما مینگرد و همه میدانیم (سپهری، ۱۳۸۸: ص ۲۹۶)

در نمونه‌های فوق، مرگ، زنده و حاضر است.

یکی از نکات حائز اهمیت و ویژگیهای استعاره مفهومی که در معنی‌شناسی شناختی مطرح شده است آن است که به باور لیکاف و جانسون، استعاره‌ها در یک رابطه یکسو و یکطرفه از حوزه مبدأ به حوزه مقصد نگاشت دارند و عکس این مسأله اتفاق نمی‌افتد؛ برای مثال زمانی که «عشق» را به واسطه «سفر» نگاشت و مفهوم‌سازی میکنیم، نمیتوانیم بر عکس آن، سفر را از طریق عشق، نگاشت نماییم. نمیتوانیم بگوییم «مسافر عاشق است» اما میتوانیم بگوییم «عشق سفر است» (لیکاف، ۱۹۹۳: ۱۸۰). در زبان فارسی نمونه‌های بسیاری وجود دارد که به کمک آنها میتوان نشان داد که این ویژگی در استعاره امکان طرح نمی‌یابد. به عبارت دیگر جملات متعددی در زبان فارسی وجود دارد که نشان میدهد رابطه میان مبدأ و مقصد، دوسویه است؛ همانگونه که مطرح شد لیکاف بیان کرد که نگاشت در حوزه مبدأ و مقصد، به شکلی یکسو رخ میدهد و بر عکس آن، عملاً امکان‌پذیر نیست؛ در این باور حتی اگر ما با دو حیطة یکسان نیز سرو کار داشته باشیم و استعاره‌ها عیناً آینه هم باشند، باز هم نگاشتها متفاوت خواهند بود و این مسأله دلیلی است بر یکسویگی در این رابطه.

مرگ کنشگر است:

مرگ ایستاده است و از آنان / با جنبشی که در دم آخر / هر زنده را به نزع روان است / تن رام میکند (پوشیج، ۱۳۸۸: ص ۶۴۵).

کنشگر مرگ است:

میداند این حکایت را لاشخور پیر / آن جیره‌خوار مرگ (همان: ۶۴۵).

بد سرماست:

طراز شب را سرد و خاموش / بر خراب تن شب میبندم (همان: ص ۶۶۰).

سرما بد است:

هر پرنده‌ای به کنجی فسرده (همان: ص ۶۹)

به‌همین ترتیب میتوان نمونه‌های متعددی از دیگر شاعران نیز ارائه نمود:

زندگی سفر است:

برویم، برویم و بیکرانی را زمزمه کنیم (سپهری، ۱۳۸۸: ص ۱۷۴).

سفر زندگی است:

سفرهایی ترا در کوچه‌هاشان خواب میبینند (همان: ص ۳۸۴)

با توجه به نمونه‌هایی از این دست میتوان ادعا کرد که در زبان فارسی و از جمله شعر معاصر میتوان حوزه‌های مبدأ و مقصد را جابجا نمود و قرار نیست که همیشه نگاشته‌ها یکسویه باشند بلکه میتوانند به شکلی دو سویه عمل کنند و سبب شکل‌گیری ساختارهایی استعاری شوند.

نتیجه‌گیری

طبق نتایج حاصل از این پژوهش می‌توان ادعان نمود که نظریه استعاره مفهومی که در زبانشناسی شناختی مطرح شده است دارای نقاط ضعفی است از جمله آن که بر اساس نظریه لیکاف و جانسون به عنوان نظریه‌پردازان اصلی استعاره مفهومی، استعاره جریانی است از حوزه مبدأ به سوی حوزه مقصد. این جریان، جریانی یکطرفه است اما اگر به عامل اصلی شکل‌دهنده استعاره یعنی وجه‌شبهه و عنصر شباهت دقت کنیم متوجه میشویم که استعاره بر تناظرهایی که خود حاصل ایجاد شباهت میان دو گزاره مستعارله و مستعارمنه استوار است. با ارائه شواهدی از ادبیات معاصر نشان دادیم که میتوان جای حوزه مبدأ را به دو حوزه مقصد تغییر داده و برخلاف نظریه لیکاف و جانسون در بسیاری از استعاره‌ها از جمله استعاره‌های مفهومی (زبانی و حوزه اندیشه) و استعاره‌های ادبی این امر قابل انطباق است.

REFERENCES

- A. Ibn-Mo'taz, "Albadea", Beirut, Maktabat al-Muthanna, 1979.
- M. Akhavan Sales, "Poems Collection", Tehran, Zemestan publications, 2016.
- A. Jaahiz, "AlBayaan wa Altabyeen", Cairo, Maktabat at-tijarria al-kubra, 1926
- A. Jorjani, "Secrets of Nahjolbalaghe", 5th edition, Tehran, Tehran University press, 2010.
- M. Rasekh Mohammad, "An Introduction to Cognitive Linguistics", Tehran, Samt publications, 2014.

- S. Sepehri, "Hasht Ketab", Tehran, Tahoori publications, 2002.
- M. Saeedi Rowshan, "The Language of Quran: the language of symbols or divine concepts in the Quran", Tehran, HastiNema publications, 2002.
- A. Shamloo, "Poem Collection", Tehran, Zamane publications, 2018.
- A. Shabanloo, "A Critique of Unidirectionality in Conceptual Metaphor Theory", Persian Literature Review, year 10, v. 2, 2019.
- A. Shabanloo, "A Critique of Conceptual Metaphor Theory", Interdisciplinary Literary Research, Humanities and cultural studies institute, year 4, v. 8, 2023.
- K. Safavi, "Sporadic Writings on Metaphor. 5th collection: linguistics and human cognition", Tehran, Allame Tabatabaee University press, 2017.
- F. Sasani, "A Collection of Essays by G. Lakoff on The Contemporary Theory of Metaphor", Tehran, Soore ye Mehr, 2011.
- G. Lakoff and M. Johnson, "Metaphors we live by" (Farsi Translation by H. AghaEbrahimi), Tehran, Elm publications, 2016.
- G. Lakoff and M. Johnson, "Philosophy in the Flesh" (Farsi Translation by J. MirzaBeygi), Tehran, Elm publications, 2015.
- A. Mehregan, "The Structure of Metaphorical Propositions", Esfahan, Farda publications, 2015.
- N. Yooshij, "Poetry Diwan" (in Farsi), Tehran, Negar publications, 2009.
- LakoFF.G (1996). Moral Politics. Chicago: the university of Chicago Press.
- LakoFF. G and Johnson. M (1980). Conceptual metaphor in Everyday Language. The Journal of Philosophy, volume77: Issu 8. Newyork.

فهرست منابع فارسی

- ابن معتر. عبدالله (۱۹۷۹م). البدیع. بیروت: مکتبه المثنی.
- اخوان ثالث. مهدی (۱۳۹۵). مجموعه اشعار. ۲ جلد. تهران: زمستان.
- جاحظ. عمر بن بحر (۱۹۲۶ م). البیان و التبیان. بکوشش حسن سندویی. قاهره. المکتبه التجاریه الکبری.
- جرجانی. عبدالقادر (۱۳۸۹). اسرارالبلاغه. چاپ پنجم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- راسخ مهند. محمد (۱۳۹۳). درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی. تهران: سمت.
- سپهری. سهراب (۱۳۸۱). هشت کتاب. تهران: طهوری.
- سعیدی روشن. محمدباقر (۱۳۸۱). زبان قرآن: زبان نمادها یا حقایق متعالی در قرآن. تهران: نشر هستی‌نما.
- شاملو. احمد (۱۳۷۹). مجموعه اشعار. تهران: زمانه.
- شعبانلو. علیرضا (۱۳۹۸). نقد یکسویگی در نظریه استعاره مفهومی. کهن‌نامه ادب پارسی. سال دهم. شماره دوم.
- شعبانلو. علیرضا (۱۴۰۱). نقد نظریه استعاره مفهومی. پژوهش‌های بین‌رشته‌ای ادبی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. دوفصلنامه علمی. سال ۴. شماره ۸.
- صفوی. کوروش (۱۳۹۶). استعاره: نوشته‌های پراکنده. دفتر پنجم؛ زبان‌شناسی و درک انسان. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.

لیکاف. جورج (۱۳۹۰). نظریه معاصر استعاره؛ مجموعه مقالات استعاره مبنای تفکر و زیبایی‌آفرینی. به کوشش: فرهاد ساسانی. تهران: سوره مهر.

لیکاف. جورج و جانسون. مارک (۱۳۹۵). استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم: ترجمه: هاجر آقا ابراهیمی. تهران: علم.

لیکاف. جورج و جانسون. مارک (۱۳۹۴). فلسفه جسمانی. ترجمه: جهان‌شاه میرزابیگی. تهران: علم.

مهرگان. آروین (۱۳۹۴). ساختار گزاره‌های استعاری. اصفهان: فردا.

یوشیج. نیما (۱۳۸۸). دیوان اشعار. چاپ نهم. تهران: نگار.

معرفی نویسندگان

مهسا امجدی تنور آغاج: دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: mahsa.amjadi@chmail.ir)

ابراهیم اقبالی: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

(Email: eghbaly@tabrizu.ac.ir: نویسنده مسئول)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Mahsa Amjadi Tanour Aghaj: Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: mahsa.amjadi@chmail.ir)

Ebrahim Ighbali: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran.

(Email: eghbaly@tabrizu.ac.ir: Responsible author)